

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National and Revolutionar Characters

شخصیت های ملی و انقلابی

حزب کار ایران (توفان)

رفیق فریدون منتقمی

۲۲ اگست ۲۰۲۴

ستالین پرچم است و مجدداً به پا می خیزد

(بخش سوم)

رویزیونیست ها در برخورد به مسأله «کیش شخصیت» کار تحلیل را به ابتذال کامل کشانده اند. رویزیونیستها برای نابودی سوسیالیسم از نظریات رفیق ستالین آغاز کردند و سیلی از اتهامات غیر قابل اثبات بر وی جاری ساختند. افسانه «کیش شخصیت» ستالین را ساز کردند و آن را از هر گونه مفهوم اجتماعی عاری نمودند. آنها از ستالین بت بزرگی ساختند و در مقابلش، به سجده نشستند و آن گاه بت خود ساخته را در هم شکستند و به آن نام مبارزه علیه «کیش شخصیت» نهادند. آن ها چنین وانمود ساختند که ستالین از قدرت عجیبی برخوردار بود، با گوشه چشم و اشاره انگشت مسائل اجتماعی را حل و فصل می کرد. وی به نقش توده ها ایمان نداشت و با جدائی از توده ها، خویشتن را جای آنها می نشاند و همه چیز را در «شخصیت» خود خلاصه کرده و بت ستالین را ساخته بود. اینگونه برخورد به مسأله «کیش شخصیت» که از ذهن خرده بورژوا برمی خیزد و افسانه آن نیز تنها گوش خرده بورژوا را می نوازد، با ارزیابی کمونیستی سر سوزنی قرابت ندارد و خرده بورژوا که همه چیز را در قهرمانی و قهرمانان و در شخصیت خود، در من خود جست و جو می کند و دنیا را بر محور شخصیت می گرداند و موجودیت فرد را در مرکز تحولات جهان قرار می دهد، باب طبع وی و قابل قبول وی می باشد.

رفیق ستالین می گفت: «اگر هر گامی که من در راه اعتلای طبقه کارگر و تحکیم دولت سوسیالیستی این طبقه برمی دارم در آن جهت نباشد که وضع طبقه کارگر را تحکیم و بهبود بخشد، در آن صورت زندگی خود را بیهوده خواهم دانست».

رفیق ستالین تا دم مرگ به این گفته خویش وفادار ماند. همین وفاداری به طبقه کارگر و دفاع از منافع وی است که موجی از کینه تیزی و دروغگوئی و جعل سند و هتاک و دهن دریدگی را برانگیخته است. ولی از تجربه تاریخ ستالین است که سر بلند بیرون می آید و جهانی را به نور خویش روشن می کند. ستالین مظهر مجسم لنینیسم است و نفی لنینیسم، نفی کمونیسم خواهد بود. این حقیقت بزودی در عرصه تشدید تضاد و مبارزه طبقاتی روشن می شود.

رویزیونیست ها می خواهند علل بروز این یا آن خصوصیت ستالین را از ویژگی شرایط تاریخی مشخص جدا سازند و آن را صرفاً محصول «اراده شخصی» و «خصوصیات اخلاقی» وی جلوه دهند و تاریخ را بر اساس

«اراده شخصی» افراد توضیح دهند. آن‌ها با ارزیابی از «کیش شخصیت» ستالین توسط مثنی بی شخصیت، در واقع بریدن خویش را از ماتریالیسم تاریخی به معرض نمایش گذاردند.

«کیش شخصیت» محصول اراده ستالین نبود، محصول بوروکراسی بود. بوروکراسی که از دوران گذشته به منزله مصیبتی در جامعه عقب مانده روسیه که در آن سازمان اجتماعی کار تکامل نیافته بود، به ارث رسیده بود. نمی توانست با نزدیکی به توده، با شرکت دادن توده‌ها در امور، در اداره سازمان کار، با «بوروکرات کردن» همه مردم، بوروکراسی را بزدايد و لذا با جدائی از توده مردم به «کیش شخصیت» دامن زد. ستالین که مورد اعتماد عمیق توده های مردم بود به ایجاد «کیش شخصیت» محتاج نبود. بلشویک های انقلابی شوروی در اعلامیه و برنامه خود نوشتند: «کیش شخصیت شیوه ستالین نیست بلکه، به عکس شیوه خود بوروکراسی است که در زمان ستالین نیز واقعیت جامعه شوروی را مسموم می ساخت و پس از ستالین به خفه کردن و تعذیب هر چیز زنده و هر چیز فعال و هر چیز واقعاً شوروی، مشغول است. در واقع «کیش شخصیت» که ما از آن صحبت می کنیم، تکرار ساده (و تکرار به عالی ترین درجه) کیش بوروکراسی است که هر نماینده آن در دفتر خودش «شخصیتی» بود. ایورتون نیست ها «کیش شخصیت» را علت بوروکراسی جلوه می دهند و حال آن که «کیش شخصیت» معلول بوروکراسی است. بوروکرات ها بودند که عشق خلق نسبت به ستالین را پایمال ساختند و به این طریق که آن را به صورت تشریفات مکانیکی در آوردند و در این کار بدون حساب های خودخواهانه عمل نکردند زیرا که این امر به آن ها امکان می داد که بخواهند نسبت به خود آنها نیز چنین روشی در پیش گرفته شود».

لنین خود در مقاله «پنج ساله انقلاب روس» به ریشه های پیدایش بوروکراسی در اتحاد شوروی و زمینه بروز انحرافات بعدی اشاره می کند: «چرا ما مرتکب غلط کاری می شویم؟ - و ادامه می دهد - این مسأله قابل درک است: نخست این که ما کشوری عقب مانده هستیم. دوم این که آموزش در کشور ما به حداقل است. سوم این که ما از جایی کمک نمی گیریم. از طرف هیچ کشور متمدنی به ما کمک نمی شود. بلکه به عکس همه آنها به ضد ما هستند. چهارم این که ما به علت دستگاه دولتی خویش مرتکب غلط کاری می شویم. ما وارث یک دستگاه کهنه دولتی هستیم و این باعث مصیبت ماست. دستگاه دولتی غالباً به ضرر ما کار می کند. در ۱۹۱۷ این طور شد: پس از آن که ما قدرت را در دست گرفتیم، دستگاه دولتی به خرابکاری علیه ما پرداخت. ما سخت ترسیدیم و به آن ها گفتیم: خواهش می کنیم دوباره نزد ما برگردید و آن وقت همه بازگشتند و این مصیبتی برای ما بود.»

مصیبت بود زیرا کمونیست ها را نیز مسخ می کرد و مسخ کمونیست ها با کنترل توده ئی و گزینش مجدد و بررسی توده ئی امکان پذیر نبود و صدای پای تهاجم امپریالیستی نیز از بیرون به گوش می رسید و بر زمینه عظیم عقب ماندگی فرهنگی، بوروکراسی به دستگاهی عظیم بدل می شد که کمونیست های زیادی را در کام خود فرو می برد و فاسد می گردانید. لنین و ستالین خود به این نقیصه و خطر واقف بودند. ستالین درباره خطر بوروکراسی گفت: «اشاره من به وجود عناصر بوروکراتیک در دولت، اتحادیه های کارگری، تعاونی ها و سایر سازمان ها می باشد. اشاره به عناصر بوروکراتیکی است که از ضعف ها و اشتباهات ما تغذیه کرده مانند طاعون از انتقاد و کنترل توده ها بیمناک بوده و مانع گسترش انتقاد از خود و غلبه ما بر ضعف ها و اشتباهاتمان می گردند ما نباید بوروکراسی را در صفوف خود صرفاً (به منزله یک امر عادی و کاغذ بازی ساده بدانیم. بوروکراسی مظهر نفوذ بورژوازی در درون سازمان های ما است.» (جلد پنزدهم کلیات آثار ستالین) و آنگاه رفیق ستالین به ریشه بوروکراسی اشاره می کند و راه غلبه بر آن را نشان می دهد. «تنها راه مطمئن علاج بوروکراسی، بالا بردن سطح فرهنگ کارگران و دهقانان است. لعن و تقبیح بوروکراسی در دستگاه های تولیدی دشوار نیست ... اما تا زمانی که

توده های کارگر به سطح معینی از فرهنگ نرسیده اند، سطحی که بدانها علاقه و توانایی کنترل دستگاه های دولتی را بدهد. بوروکراسی علی رغم همه اقدامات برای کنترل آن به زندگی خود هم چنان ادامه خواهد داد ... چگونه می توان به بوروکراسی در سازمان های اقتصادی پایان داد؟ برای انجام این کار فقط یک راه وجود دارد و آن کنترل از پائین است. انتقاد از بوروکراسی در مؤسسات از نواقص و اشتباهات آن ها به وسیله توده های وسیع مردم.» (مجموعه آثار جلد یازدهم)

اما از بین بردن بوروکراسی امری نبود که به خواست ذهنی ستالین مربوط باشد. ستالین در شرایطی زمام امور را به دست داشت که محدودیت های عینی و شرایط ویژه تاریخی وی را در میان گرفته بود، ارتقاء سطح فرهنگی طبقه کارگر به یک باره مقدور نبود. رشد حزب در شرایط مخفی دوران استبداد تزاری، شکل گرفتن آن بر اساس مرکزیت، فقدان سنت های دموکراتیک در درون جامعه عقب مانده روسیه، زمینه انحرافات فراوانی را ایجاد می کرد و به فساد کادرهای حزبی یاری می رسانید. ستالین محصول چنین شرایطی بود و در مقیاس همین بوروکراسی می توانست با بوروکراسی مبارزه نماید. جنگ جهانی دوم و شهادت ده ها هزار از کمونیست های صدیق و وفادار مسلماً به قدرت گیری بوروکراسی کمک شایانی نمود. توجه به این واقعیات می تواند ما را که در ارزیابی از نقش برجسته ستالین و «کیش شخصیت» وی و زمینه اجتماعی بروز چنین انحرافی مدد کند.

روزیونیست ها و دشمنان مارکسیسم میانه خوبی با بررسی و پژوهش علمی ندارند. آن ها گرچه در کلام از تقدم ماده بر شعور سخن می رانند و این مستلزم آن است که در بررسی ها همواره زمینه مادی بروز پدیده ها از نظر تحول تاریخی و حرکت آن ها مد نظر قرار گیرد ولی در عمل ترجیح می دهند ذهنیگری را پیشه کند و آنجا که پای منافع طبقاتی در میان است افسانه سرائی نمایند. خروشچف یکی از دشمنان مارکسیسم لنینیسم نخستین کسی بود که برای نابودی شوروی مسأله حمله به رفیق ستالین را در گزارش محرمانه خویش به کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی آغاز کرد. وی می دانست که زدن ستالین زدن سوسیالیسم است.

حمله به «کیش شخصیت» ستالین

حمله به ستالین نخستین بار با کودتای خروشچف آغاز شد و در گزارش محرمانه وی در کنگره بیستم «حزب کمونیست بلشویک» بیان گردید، گزارشی که برای نخستین بار توسط سازمان «سیا» در خارج از شوروی منتشر شد. این ارتباط و تباری با امپریالیست امریکا بهترین گواه خیانت به سوسیالیسم و کودتا در حزب کمونیست بلشویک شوروی بود. حمله به ستالین هنوز هم به پایان نرسیده است و هر بار که روسیه با مشکلات داخلی روبه رو می شود، لازم می بیند که اسلحه سحرآمیز مبارزه ضد ستالینی را از آستین به درآورد. کار به جایی رسیده است که هر خیانتکاری اشتباهات خویش را به ستالین منتسب می کند. در احزاب دست راستی و فاشیستی جناحی در مبارزه با جناح رقیب و برای بی اعتبار کردن وی، وی را به توسل به «روشهای ستالینیستی» متهم می کند. کسی نیست بپرسد «ستالینیسم» چه جایی در احزاب فاشیستی دارد. روشنفکران خرده بورژوا بدون این که کوچکترین اثری از آثار ارزنده ستالین را خوانده باشند، بدون این که نظریات ستالین را بدانند، بدون این که از ماهیت اختلافات در درون حزب کمونیست بلشویک شوروی آگاه باشند، بدون آن که تاریخ اتحاد جماهیر شوروی را بدانند، بدون این که زحمت تحقیق و بررسی را به خود داده باشند، به اتکای شنیده های زهرآگین و دروغین که باید آن را «دانش درگوشی» نامید، از روشهای ستالینیستی که خودشان هم نمی دانند چیست به انتقاد می نشینند و به تکرار خزعبلات

یکی از «قربانیان ستالین» به نام سولژنیتسین فاشیست که از گشتاپوی هیتلر دفاع می کرد و این امر موجب اعتراض نویسنده معتبر المانی هاینریش بول شد مبادرت می ورزند. حال ببینیم که این حمله چگونه به ستالین شروع شد و چرا گزارش آن برای نخستین بار از نظر کمونیستها پنهان مانده بود، توسط سازمان «سیا» امریکا منتشر شد. تاریخچه این حوادث و اهمیت آن بسیار آموزنده است.

گزارش محرمانه خروشچف به کنگره بیستم

خروشچف در کنگره بیستم با حمله به «کیش شخصیت ستالین» با استفاده از توصیه نامه های لنین و اظهارات خصوصی کرویسکایا، رفیق ستالین را مورد حمله قرار داد و چنین وانمود کرد که وی علی رغم خواست لنین و حزب بلشویک، مقامات حزبی را غصب کرده بوده است. خروشچف با استناد به اسناد غیر قابل رسیدگی، سیلی از اتهام نصیب دوران سی ساله دیکتاتوری پرولتاریا کرد، حال به گوشه ای از گزارش های نفرت انگیز خروشچف توجه کنید: (نقل از گزارش محرمانه خروشچف به کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی): «هدف پیشنهاد ستالین پس از کنگره نوزدهم حزب، در مورد انتخاب بیست و پنج نفر به عضویت هیأت رئیسه (دفتر سیاسی) کمیته مرکزی آن بود که همه اعضای قدیمی سیاسی را اخراج کند و افراد کم تجربه ای را که مطیع و گوش به فرمان ستالین بودند، جانشین آنان گرداند. می توان چنین استنباط کرد که این اقدام ستالین مقدمه ای برای از میان برداشتن و انهدام اعضای قدیمی دفتر سیاسی بوده است.»

و یا (از همان گزارش): «ستالین به همه کس مشکوک بود. کار شیشه و تردید او بدان پایه رسید که گمان داشت وروشیلوف، جاسوس انگلیس است...» و در جای دیگر (از همان گزارش): «رفیق ایگنانف وزیر سابق امنیت دولتی، در این کنگره به عنوان نماینده حضور دارد. ستالین به او دستور اکید داده و گفته بود هر گاه از پزشکان اعتراف نگیری، با قطع سر، قوت را کوتاه تر خواهیم کرد.»

خروشچف در اتهام زنی به ستالین در همین جا بسنده نکرد. وی در گزارش محرمانه خود ادامه داد. (در همان جا): «پرونده چنان صورتی داشت که کسی نمی توانست درباره جریان بازپرسی و صحت و سقم اعتراف ها تحقیق کند... پس از مرگ ستالین، پرونده مذکور را مورد رسیدگی مجدد قرار دادیم، ضمن بررسی دریافتیم که پرونده از آغاز، تا انجام ساختگی بوده است. این «داستان» شرم آور، جعلی و ساخته و پرداخته ستالین بود. ولی او فرصت نیافت جریان پرونده را دست کم به صورت دلخواه خویش به انتها برساند... به قرار معلوم ستالین قصد داشت همه اعضای قدیمی دفتر سیاسی را از میان بردارد و نابود کند... هدف او از میان بردن اعضای قدیمی دفتر سیاسی در آینده بود.»^۱

به نقل قول دیگری از این گزارش سری توجه کنید. (از گزارش سری خروشچف به کنگره بیستم): «پرونده سازمان ناسیونالیستی مینگرل که پیرامون به اصطلاح وجود سازمان مذکور در گرجستان عنوان شده بود. بسیار جالب توجه است. چنان که آگاهید، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در ماه نومبر سال ۱۹۵۱ و ماه مارچ سال ۱۹۵۲ قطعنامه هائی در این زمینه از تصویب گذرانید. تنظیم و تصویب این قطعنامه ها بدون طرح و مذاکره در دفتر سیاسی صورت پذیرفته. این قطعنامه ها از سوی شخص ستالین انشاء شد و حاوی اتهام های بسیار سنگین نسبت به بسیاری از کمونیستهای صدیق و مؤمن بود. براساس اسناد و مدارک جعلی و ساختگی مذکور چنین عنوان شده بود که گویا در گرجستان سازمانی ناسیونالیستی وجود دارد که می کوشد با یاری و معاضدت دول

امپریالیستی و استعماری، حاکمیت شوروی را در این جمهوری ساقط کند و از میان بردارد. بدین سبب گروهی از کارکنان و مسؤولان حزب و دولت شوروی بازداشت شدند. بعدها معلوم شد که این، افترائی بیش نبوده است. ...» ۲

آنگاه که کار گزارش سری به پایان رسید، خروشچف به نگارش خاطرات خود اقدام کرد و آن‌ها را برای چاپ به کشورهای امپریالیستی فرستاد. در این کتب وی کار لجن پراکنی به ستالین را تکمیل نمود و نوشت: (نقل از کتاب خاطرات خروشچف): «هنگامی که بریا با اصرار فراوان از ستالین خواست که سکان کشتی جنگ و پیکار را در دست بگیرد، ستالین چنین پاسخ داد: همه چیز پایان پذیرفته است، من تسلیم خواهم شد.»

وی سپس اضافه کرد: «ستالین در نخستین هفته‌های جنگ به تمام معنی از پا درآمد.» «او در برابر هیتلر از ترس مانند موش در برابر مار بوا فلج شده بود.» «ستالین سعی می‌کرد حرکات جنگی خود را با دنبال کردن مسیر واحدهای نظامی به وسیله انگشت خود بر روی کره جغرافیای، طرح ریزی کند»

در کنار سیل اتهامات خروشچف که ظاهراً جمع بندی از سی سال تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی بود، آنتی کمونیستها نیز قلم به دست گرفتند. اوتور خانوف یکی از این فرصت طلبان در کتاب خود با الهام از گزارش سری خروشچف، امر تحلیل علمی را آنچنان مبتذل کرد که خواننده بی اختیار داستان «شاه پریان» را به خاطر می‌آورد. وی نوشت: «هنگامی که اعضای دفتر سیاسی مسؤولیت شخصی ستالین را در صورت بروز جنگ به او یادآور شدند، ستالین به حمله متقابل دست زد و مولوتف را به مناسبت انعقاد پیمان با ریبین تروپ متهم به خیانت کرد ... هنگامی که به ستالین اعتراض کردند و گفتند همه کارهای مذکور به دستور مستقیم او صورت گرفته است، ستالین خلاف عادت از کوره در رفت و ناگهان از جای برخاست و با نثار چند فحش مادر به آنان از یکی از دیوارهای مخفی که بر نگهبانان محافظ او نیز مجهول بود از سالن خارج شد.»

در مورد این همه اراجیف بیشرمانه چه می‌توان گفت؟

مارشال ژوکف در خاطرات خویش مسکو ۱۹۶۹ در دفاع از ستالین می‌نویسد: «من از روی تجارب دوران جنگ، خود می‌دانم که هر کس می‌توانست با خیال راحت مسایلی که به احتمال زیاد خوشایند ستالین نبود، با وی در میان بگذارد، در باره آن‌ها بحث کند و مطلب خود را به کرسی بنشاند» (ص ۲۸۱). و یا «البته، ستالین از همه جزئیاتی که باید برای آماده شدن عملیات یک یا چند جبهه مورد بررسی واحدها و سطوح مختلف فرماندهی قرار می‌گرفت اطلاعی نداشت. و در واقع او نیازی نداشت که از این موارد اطلاعی داشته باشد.» «از موضع نظامی من به مطالعه کامل ستالین پرداخته ام، چون همراه او وارد جنگ شدم و به اتفاق او جنگ را به پایان رساندم. ستالین استاد فن سازماندهی عملیات جبهه و عملیات گروهی چند جبهه و رهبری ماهرانه آنها بود، او کاملاً مسایل پیچیده ستراتیژیک را می‌فهمید ... ستالین در رهبری مبارزه مسلحانه به مثابه یک کل، از هوشیاری ذاتی و بصیرت عمیق خود یاری می‌گرفت. او در تشخیص حلقه اصلی در یک موقعیت ستراتیژیک از خود تیزبینی نشان می‌داد ... او مطمئناً شایستگی یک سرفرمانده را دارا بود.» «شایستگی ستالین در این واقعیت نهفته است که او نظر کارشناسان نظامی را که به او ارائه می‌شد به دقت ارزیابی می‌کرد و سپس بلافاصله خلاصه آن را ... برای رهنمود عملی در میان واحدها پخش می‌کرد. ستالین در مورد سازماندهی کلی و فنی عملیات، تدارکات ستراتیژیک، سازماندهی تولید مواد جنگی، ثابت کرد که یک سازمانده برجسته است» (صفحات ۲۸۵ - ۲۸۴).

آنگاه که کار حمله به ستالین خاتمه یافت، «قربانیان» ستالین مورد تجلیل قرار گرفتند، درهای زندان‌ها بیدون رسیدگی باز شد، دشمنان سوسیالیسم بیرون آمدند و در آغوش خروشچف قرار گرفتند و احساسات جریحه دار شده آن‌ها مددکار این دلچک روسی شد. گومولکا در پোলند، یانوس کادار که با دست آندروپف رویونیست سفیر وقت

روسیه در هنگری نخست وزیر شد، سولژنیسین فاشیست و هوادار هیتلر، بوریس پاسترناک و دهها ضد کمونیست روشنفکر دیگر که تجربه زنده سالهای اخیر حقانیت عمل ستالین در مورد آنان را به ثبوت رسانده است، به یکباره «کمونیستهای صدیق و مؤمن» از کار درآمدند و کار ساختمان رویزیونیسم در هنگری، پولند را آنطور که دیدیم به اتمام رساندند.

خروشچف تمام قدرت استدلال خود را در لابه لای کلمات «قاتل»، «متهم جزائی»، «راهزن»، «بازیگر»، «مستبد از نوع ایوان مخوف»، «بزرگ ترین دیکتاتور در تاریخ روسیه»، «احمق»، «ابله» و «بیمار روانی» خلاصه کرد و آرزو نمود که ای کاش ستالین ده سال زودتر می مرد، ده سال زودتر! یعنی در آستانه تجاوز المان هیتلری به شوروی. آیا این آرزوی هیتلر نبود؟

هنوز مرکب گزارش دروغین خروشچف خشک نشده بود که آمار «کشتار و جنایات ستالین» منتشر شد. دشمنان کمونیسم آن را از ۵ میلیون تا صد میلیون رساندند. یعنی ستالین به تنهایی بیش از کلیه انسان هائی که در دو جنگ جهانی و جنگ هشت ساله ایران و عراق کشته شدند آدم کشت. و همزمان با آن کشور شوراهای و جنگ جهانی دوم و اشتراکی کردن کشاورزی و صنعتی کردن کشور و حل مسأله ملی و ... را رهبری کرد و به انجام رسانید. دروغگوها نمی فهمند که برای کشتن این همه آدم به صنایع عظیم آدمکشی و سپس تدفین آن ها نیاز هست. باید ده ها سال در بایگانی ها و ادارات مدارک دولتی را تغییر داد، اقتصاد را که به هر صورت، هر انسانی یک عنصر سازنده آن است بی وقفه دگرگون کرد و ... برای دشمنان کمونیسم جان آدمها ارزش ندارد و به این جهت است که این ارقام افسانه ئی را با افزودن صفر بر جلوی آنها روزانه افزایش می دهند. هنوز دسته های امریکائی و روسی سالها پس از بروز رویزیونیسم و فروپاشی شوروی در پی «گورهای دسته جمعی صد میلیون نفر» می گردند و موفق به یافتن آنها نمی شوند؟! آنها حتی موفق نشده اند نام چند هزار نفر از آنها را برای تأیید اتهامات خویش منتشر کنند. وقتی خروشچف در سال ۱۹۵۶ مدعی شد که ستالین نیمی از هیأت های نمایندگی هفدهمین کنگره حزب و ۷۰ درصد اعضای کمیته مرکزی را به قتل رسانید یکی از کسانی که زندگی نامه ستالین را تدوین می کرد به نام کن کامرون نوشت «مشکل است بپذیریم که ارقام خروشچف صحیح اند».

روجر کیران و توماس کنی دو نویسنده امریکائی در کتاب خویش به نام «خیانت به سوسیالیسم» می نویسند: «پژوهندگان، با استفاده از آرشیوهای شوروی که اخیراً علنی شده است کل اعدامهای سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۳ را ۴۵۵ و ۷۹۹ نفر شمارش کرده اند. رقمی به مراتب کمتر از میلیون هائی که روبرت کنکوست و روی مدودف و دیگر محققین ضد شوروی تخمین زده اند».

کدام کمونیستی بود که به این اتهامات دروغین باور آورد و این شیوه مضحک و عوام فریبانه ارزیابی از مقام ستالین را بپذیرد. کدام کمونیستی بود که کار عظیم ساختمان یک دنیای بی همتا و نوین را در تاریخ بشریت کار یک «ابله» و «احمق» ادامه دارد

(۱- کاری که خود خروشچف بعداً به انجام رسانید)

(۲- آن چه خروشچف دروغ ارزیابی می کند، هم اکنون چون حقیقتی غیر قابل انکار در مقابل ماست. فعالیت سازمان ناسیونالیستی مینگرل که تظاهرات اخیر ضد روسی را در گرجستان پدید آورده، واقعیت وجودیش حتی مورد تأیید نشریات اروپای غربی است)